

نقش فقه و قانون در قبال عناصر معنایی محیط (باورها، ارزش‌ها و نگرش‌های مشترک)

تاریخ دریافت: 1397/05/31 تاریخ پذیرش: 1398/03/05 سیدحسین

شرف‌الدین * / نصرالله نظری **

چکیده

باورها، ارزش‌ها و نگرش‌های عام به‌عنوان مجموعه‌ای از عناصر معنایی مشترک، بخش هسته‌ای و گوهری فرهنگ جامعه را شکل می‌دهند. این منظومه به دلیل برخورداری از اعتبار و تأیید اجتماعی در سه سطح خرد، میانه و کلان، به‌صورت به‌هم‌پیوسته و در ارتباط متقابل با یکدیگر، ساخت یافته و نهادی می‌شوند. این سه خرده‌نظام معنایی از یک‌سو در نظام جامعه‌گستر فرهنگ، به‌مثابه چتر فرازین نظام اجتماعی استقرار و تمکین دارند، و از سوی دیگر، از طریق فرایند جامعه‌پذیری به ذهن و ضمیر اعضای جامعه راه یافته و درونی می‌شوند. از سوی سوم، در پرتو تعاملات بین‌الذهانی و تبادلات رفتاری گسترده و مستمر، در سامانه‌ها و سطوح نهادی نیز رسوب کرده، به بخشی از مؤلفه‌های قوام‌بخش آنها تبدیل می‌شوند و به‌صورتی مکرر و پیوسته از طریق کنش‌ها و ارتباطات متنوع در عرصه‌های مختلف زندگی روزمره بازتولید می‌شوند. دو نظام هنجاری مهم و هدایتگر کنش‌ها در جامعه اسلامی، یعنی فقه

*. دانشیار گروه جامعه‌شناسی مؤسسه آموزشی - پژوهشی امام خمینی (ره). (Sharaf@qabas.net)

** دانش پژوه دکتری قرآن و علوم اجتماعی مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی (ره) (fikri310@yahoo.com)

و قانون (و تا حد زیادی اخلاق) قویاً با این سه عنصر معنایی در تعامل بوده، تأثیر و تأثر متقابل دارند و به صورتی درآمیخته، جهان اجتماعی (اعم از عناصر معنایی و عینی) را ساخت می‌دهند. با توجه به نسبت متقابل و دیالکتیکی میان این عناصر فرهنگی، نوشتار حاضر سعی دارد در مجال محدود خود، نسبت میان فقه و قانون (به مثابه ترجمان قانونی فقه) به عنوان مجموعه‌ای از قواعد اجتماعی هدایتگر کنش‌های جوارحی (و به صورت غیرمستقیم کنش‌های جوانحی) فرد از یک سو، و کنش‌های اجتماعی و تعاملات نهادی و سازمانی را از سوی دیگر بررسی و تحلیل کند. فقه و قانون، هم خود تبلور هنجاری باورها و ارزش‌های پذیرفته شده هستند و هم متقابلاً در تداوم، تأیید، تقویت و اثربخشی آنها تأثیر دارند. روش این مطالعه، در مقام گردآوری، اسنادی و در مقام تحلیل، نظری و استنباطی است.

واژگان کلیدی: باور، ارزش، نگرش، واقعیت، معنا، نهاد، هنجار، فقه و قانون.

مقدمه

اسلام به‌عنوان آخرین و کامل‌ترین نسخه هدایتی و تشریعی خداوند، برای شخصیت‌سازی، فرهنگ‌سازی، جامعه‌سازی، نظام‌سازی و ساماندهی به فرایندهای حیات اجتماعی مؤمنان، اصولی راهبردی و کاربردی را در عرصه‌های مختلف فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، ارتباطاتی، خانوادگی و... تشریع کرده و به تناسب نیازهای شناخته‌شده ثابت و متغیر فردی و اجتماعی انسان، احکام ثابت و متغیری را متناسب با مصالح و مفاسد واقعی، اقتضائات زیستی، ضرورت‌های کارکردی، موقعیت‌ها و شرایط تاریخی، رویدادهای پیش‌بینی‌ناپذیر، روند روزمره زندگی و... در نظام تشریع خود تدارک دیده است. فعال‌سازی ظرفیت‌های درونی نظام تشریع دین (فقه) و بهره‌گیری از ظرفیت‌های غنی آن به تناسب نیازهای ثابت و متغیر با میانجی روش و منطق اجتهاد و استنباط روشمند، هدفمند و مدلل از متون اصیل دینی توسط اسلام‌شناسان و دین‌پژوهان واجد شرایط صورت می‌پذیرد. اجتهاد پویا، بحق نیروی محرک و پیشبرنده اسلام در راستای ایفای رسالت جاودانه در پاسخ‌دهی مستمر به نیازها و مطالبات ثابت و عصری و تأمین ملزومات ارزشی و هنجاری زیستی، دست‌کم در سطح ترسیم خطوط کلی است. ظرفیت بالای اصول احکام برای اجتهاد پایان‌ناپذیر و قابلیت آنها برای بازخوانی و استنتاج مستمر به تناسب تحولات دوران و طرح نیازها و مطالبات جدید، ازجمله مفروضات بنیادین این نظام تشریع محسوب می‌شود.

نکته دیگر، گستره شمول و بسط محدودیت‌ناپذیر قلمرو حکمی این نظام تشریع است. اسلام دین تمام زندگی است؛ از این‌رو هیچ ساحتی از حیات فردی و جمعی، هیچ قلمرویی از واقعیت‌های زیستی انسان و هیچ کنشی از طیف کنش‌های رنگارنگ انسانی را نمی‌توان یافت که از حوزه نفوذ و گستره شمول حکمی آن بیرون افتاده باشد. اسلام همواره داعیه‌دار هدایت انسان در تمامی عرصه‌های حیات فردی و جمعی، درونی و

بیرونی، مادی و معنوی و دنیوی و اخروی بوده است. لذا ترسیم خطوط کلی حیات طیب این جهانی در عرصه‌های مختلف زیستی، بخشی از مأموریت ذاتی و گوهری اسلام به‌عنوان آخرین، کامل‌ترین و جامع‌ترین دین الهی است.

نظام اعتقادی و ارزشی و هنجاری اسلام خود به‌مثابه یک کلان سیستم، این قابلیت را دارد که در صورت تمهید زمینه‌ها و بسترهای محیطی لازم، تدریجاً درون‌مایه‌های اصلی، اصول راهبردی و خط‌مشی کلی همه ساختارها، نهادها، نظام‌ها، الگوها و آیین‌های زیستی در ساحت‌های مختلف را تأمین کرده، آنها را در مسیر تأمین نیازهای متنوع اعضای جامعه، منطبق با معیارهای دینی سامان دهند. به بیان جامعه‌شناختی، شأن اسلام به‌مثابه یک دین، در یک جامعه اسلامی، به‌ویژه در جامعه ایرانی اسلامی ما که در اصل چهارم قانون اساسی هم بدان تصریح شده، در ارتباط با سایر ارکان و بنیادهای نظام اجتماعی، شأنی فرانهادی است. به اقتضای این شأن و مکانت، سامان‌دهی و راهبری نظری، ارزشی، هنجاری و عملی همه سطوح زیرین را مستقیم و غیرمستقیم متعهد است. از این‌رو اسلام به‌مثابه دین مورد قبول اکثریت و دارای موقعیت برتر در فرهنگ عمومی و قوانین بالادستی، یگانه مرجع و منبع مقبول، متقن و مشروع برای تأمین ملزومات بینشی، ارزشی، گرایشی، نگرشی، و هنجاری جامعه و در یک کلام بنیادهای اصلی فرهنگ غالب و به تبع آن، همه نهادها و زیرساخت‌های اجتماعی و شالوده‌ها و مکانیسم‌های هدایتگر کنش‌های انسانی در جامعه اسلامی شناخته می‌شود.

در جامعه اسلامی، چارچوب مرجع برای تأمین ملزومات هنجاری زندگی در ساحت‌های مختلف زیستی، فقه اسلامی است. فقه اسلامی به‌عنوان یک نظام ارزشی هنجاری جامع و دارای ظرفیت‌های پایان‌ناپذیر (متضمن احکام اولی و ثانوی در بخش‌های عبادی، معاملی، حقوقی و قضایی، تعیین‌کننده حقوق و تکالیف افراد و سازمان‌ها، در حوزه‌های مختلف است. گفتنی است که مراد از فقه در این تلقی بیشتر

یک نظام تشریع جامع و دارای ظرفیت‌های تجدیدشونده است، نه لزوماً مجموعه‌ای از احکام استنباط‌شده مندرج در ابواب خاص و انعکاس‌یافته در متون و منابع فقهی موجود) به همه ابعاد زیستی بشر عطف توجه کرده و همه ساحات فردی، خانوادگی، اجتماعی، مادی و غیرمادی را مستقیم و غیرمستقیم در سپهر عام و گستره حکمی و تکلیفی خود مندرج ساخته است.

فقه همچنین برای تأمین اهداف و تمهید ضمانت لازم برای اجرایی شدن احکام و قوانین اجتماعی خود، به تشریع حکومت اسلامی با محوریت ولایت فقیه با ویژگی‌ها و وظایف و رسالت خاص، فرمان داده و زمینه‌سازی برای نشر و ابلاغ تعالیم الهی، اجرای احکام، شکوفایی استعدادها و ظرفیت‌های انسانی، بسط اخلاق و معنویت در زندگی فردی و اجتماعی، اجرای قسط و عدل، برقراری امنیت و آرامش، ایجاد توسعه همه‌جانبه، تأمین رفاه و امکانات منطبق با استانداردهای ضروری زندگی، مبارزه قاطع با همه اشکال و مظاهر فساد و تباهی و به‌طور کلی بسترسازی برای تحقق حیات طیب دینی به‌عنوان مقدمه‌ای ضروری جهت آماده‌سازی حداکثری افراد برای راهیابی به مقام قرب الهی و نیل به سعادت اخروی را از اساسی‌ترین وظایف و اهداف آن قرار داده است.

اعتقاد غالب بر این است که فقه اسلامی علاوه بر توان لازم برای تشریع و ارائه احکام فردی و اجتماعی متناسب با نیازها و اقتضائات زمان و مکان، برای مشارکت در مهندسی کلان اجتماعی، سیاست‌گذاری و مدیریت اجرایی، نظام‌سازی و نهادسازی، هدایت ساختارها و فرایندها، اصلاح و تغییر الگوها و شیوه‌های مرجع زیستی در حوزه‌های مختلف حیات جمعی و... از ظرفیت بالایی برخوردار است.

بدیهی است که فقه اسلامی مأموریت خود در مقام تشریع و تأمین احکام و مقررات مورد نیاز را با ارجاع به بنیادها و مفروضات نظری هستی‌شناختی، خداشناختی،

ارزش‌شناختی، انسان‌شناختی و به بیان جامع، جهان‌بینی (بینش‌های کلان هستی‌شناختی) و ایدئولوژی (نظام بایدها و نبایدها) خود به انجام خواهد رساند و در تأمین این مهم، از همه ظرفیت‌های معرفتی و تجربی فعلیت‌یافته در علوم انسانی و علوم اجتماعی - تا آنجا که با اهداف و منطق زیرساختی آن همخوانی دارد - بهره می‌گیرد.

گفتنی است که فقه اسلامی علاوه بر اینکه خود یکی از منابع و مراجع مهم تأسیس قواعد رفتاری در جامعه اسلامی است، از سایر منابع هنجاری پذیرفته‌شده (همچون قواعد اخلاقی، قوانین و مقررات رسمی، آداب و رسوم عرفی، مصلحت‌سنجی‌های و بنائات عقلایی) نیز به صورت ضمنی بهره می‌گیرد.

بخش اجتماعی فقه (در مقابل احکام عبادی آن)، همچنین برای ایفای نقش اجتماعی خود و تأمین ملزومات حکمی کنش‌های عاملان اجتماعی در ساحت‌های مختلف زیستی، با میانجی نهادهای ذی‌صلاح، همچون مجلس شورای اسلامی، به‌صورتی چاره‌ناپذیر در جامعه قوانین و مقررات رسمی عرضه خواهد شد.

این نوشتار درصدد است نقش فقه و ترجمان حقوقی آن در قالب مجموعه‌ای از مقررات هدایتگر کنشگران انسانی و عاملیت‌های ساختاری را در ارتباط با پدیدارهای معنایی و مؤلفه‌های اصلی فرهنگ دینی (بینش‌ها، ارزش‌ها و نگرش‌های جمعی و مشترک) مورد بررسی و تحلیل قرار دهد.

1. مفهوم‌شناسی

1.1. مفهوم فرهنگ

فرهنگ جامع‌ترین نظام معنایی یک جامعه است که در قالب مجموعه به‌هم‌پیوسته‌ای از باورها، ارزش‌ها، آرمان‌ها، نگرش‌ها، هنجارها، نمادها، ابزارها، الگوها، سبک‌ها و کنش‌ها تجلی می‌یابد. شورای عالی انقلاب فرهنگی در تعریف آن می‌نویسد: «فرهنگ

بینش و منش هویت‌دهنده انسان در حوزه زندگی اجتماعی است که به‌عنوان فراورده عالی ذهن و فرایند پیچیده و پیشرفته فکر آدمی تحت تأثیر علل و عوامل موجوده و... درونی و بیرونی در تمامی کارکردها و کلیه مظاهر مادی و معنوی حیات وی تجلی می‌یابد و کلیت هم‌تافته و به‌هم‌پیوسته‌ای از باورها، فضایل و ارزش‌ها، آرمان‌ها، دانش‌ها، هنرها و فنون، آداب و اعمال جامعه را شامل شده و مشخص‌کننده ساخت و علل کیفیت زندگی هر ملت است» (حسینی، 1384: 68). از دید شهید مطهری (ره)، فرهنگ روح و نفس جامعه است. این روح اجتماعی حقیقتی است از حقایق هستی و همان نظام معنایی مشترکی است که در کالبد متجسد و متکثر جامعه جلوه می‌کند. فرهنگ همان صورت جمعی و امر مشترکی معرفی شده که عناصر یک جامعه را همسو و همگون می‌کند (ر.ک: مطهری، 1391: ج 22، ص 185).

گفتنی است که عناصر و لایه‌های مختلف یک فرهنگ، وزن و اعتبار یکسانی ندارند. برخی عناصر به دلیل جایگاه کانونی، نقش محوری در شکل‌گیری و سامان‌دهی سایر ابعاد و لایه‌ها دارند. از دید استاد مصباح یزدی، مهم‌ترین و بنیادی‌ترین بخش در یک فرهنگ، جهان‌بینی موجود در آن فرهنگ است؛ زیرا انسان‌ها براساس نوع نگاهی که به جهان هستی دارند، زندگی می‌کنند و بر همین اساس، به تفسیر و فهم دیگر حقایق و روابط آنها می‌پردازند. به بیانی دیگر، طرز نگرش ما به عالم هستی و درک و دریافت ما از حقایق جهان، در مرحله بعد، نظام ارزشی و رفتاری متناسب با خود را پدید می‌آورد و سیستم‌های اخلاقی، حقوقی و سیاسی جامعه را شکل می‌دهد. ارزش‌ها از سوی دیگر، انگیزه‌های مناسب را در افراد ایجاد و تقویت کرده و ظهور رفتارهای هماهنگ با باورها و ارزش‌ها را موجب می‌شوند. باورها، ارزش‌ها و انگیزه‌ها به‌عنوان سه عنصر مهم و حیاتی فرهنگ در قالب نمادها تجلی یافته و بخش‌های دیگر فرهنگ را به وجود

می‌آورند. زبان، خط، هنر، آداب و رسوم و دیگر نمادهای موجود در فرهنگ‌های مختلف، بازتاب همان زیربناهای اصلی فرهنگی‌اند (ر.ک: مصباح یزدی، 1392: 20-19).

1.2. مفهوم فقه

فقه در یک تلقی، به معنی فهم عمیق معارف و آموزه‌های دین، اعم از اصول و فروع است. این کاربرد عام به‌مرور زمان (از قرن دوم به این طرف) به «فهم دقیق و استنباط عمیق مقررات عملی اسلام از منابع و مدارک مربوط» (مطهری، ۱۳۸۰: ج ۲۰، ص ۲۶) یا «فقه الاحکام» تقلیل و تخصیص یافت. از این‌رو فقه، در اصطلاح، دانشی الهیاتی است که عهده‌دار بیان احکام فرعی و دستورهای دینی برآمده از اجتهاد فقیهان است (حسینی، ۱۳۷۸: ۹۲). به بیان دیگر، فقه، مجموع قضایایی است که موضوعش فعل مکلف و محمولش یکی از احکام پنج‌گانه به نحو اقتضا (احکام الزامی = واجب و حرام) و تخییر (= احکام غیر الزامی = اباحه، استحباب و کراهت) است (ر.ک: السیوری، ۱۴۰۳: ۵-۷). در اصطلاح فقهی از این دسته احکام به احکام تکلیفی تعبیر می‌شود. همچنین احکام شرعی، وضع مشخص و معینی را قانونگذاری می‌کنند که به‌طور مستقیم بر اعمال مکلفان اثر می‌گذارد. این دسته را اصطلاحاً احکام وضعی نام نهاده‌اند. احکام تکلیفی، مثل وجوب و حرمت به افعال فردی و اجتماعی و احکام وضعی مثل ملکیت و ضمان به اشیا تعلق می‌گیرند.

مشهور فقها بر این باورند که فقه به لحاظ گستره و قلمرو تمام رفتارها، روابط و تعاملات فردی، جمعی و اجتماعی در سطوح و ساحت‌های مختلف حیات انسانی را در بر می‌گیرد (حسینی، ۱۳۷۸: ۱۰۲). طبق یک تقسیم‌بندی، این گستره را می‌توان در عناوین ذیل دسته‌بندی نمود: الف) احکام عبادی، مانند نماز، روزه و حج؛ ب) احوال شخصیه مشتمل بر احکام خانواده، مانند قوانین نکاح، طلاق و نفقه؛ ج) احکام معاملات

و برخورد با مردم در حقوق و اموال، نظیر عقود بیع، اجاره و هبه؛ د) احکام جزایی و کیفری، مانند حدود، قصاص و دیات؛ ه) قوانین مرافعات و دادرسی دعاوی، مانند شهادت و یمین؛ و) احکام حکومتی و ز) احکام بین‌المللی اسلام مانند جهاد و صلح (جناتی، ۱۳۷۴: ۴۸-۴۷).

حسین نصر در بیان فلسفه وجودی فقه یا شریعت بر این باور است که: فقه شامل قوانین اخلاقی و چارچوب کلی زندگی مذهبی در اسلام می‌شود (نصر، ۱۳۸۵: ۱۲۴). شریعت چارچوبی برای زندگی مذهبی افراد و اجتماع آنان به وجود می‌آورد و زندگی روزانه را قداست می‌بخشد (همان: ۱۳۰). شریعت مجموعه‌ای از ارزش‌ها و چارچوبی برای زندگی مذهبی مسلمانان است. کتاب‌های فقهی در برگیرنده قوانین خاص شریعت‌اند، اما شریعت نیز خود شامل تعالیم اخلاقی و روحانی است که صرفاً ماهیت حقوقی ندارند؛ هرچند در اسلام ماهیت حقوقی هرگز از اخلاق جدا نیست. شریعت درواقع تعیین‌کننده تفکر اسلام در سطح شخصی و اجتماعی است و از زندگی اعتقادی جدایی‌ناپذیر است. برای بیشتر مسلمانان عمل به احکام شریعت، نشانه تسلیم به اراده خداوند و زندگی زاهدانه و پرهیزگاران‌ای است که به سعادت و رستگاری زندگی اخروی منتهی می‌شود (همان: ۱۵۲).

1.3. مفهوم قانون

موضوع اصلی قوانین و مقررات حقوقی، حق‌های طبیعی و وضعی است. همه قوانین و مقررات حقوقی در علم حقوق مورد بحث واقع می‌شوند. هدف اصلی هر نظام حقوقی، تعیین حقوق انسان‌ها و حمایت از آن و نیز فراهم آوردن زمینه استیفای آن حقوق است. قانون یا حقوق در عنوان فوق، به معنای مجموعه قواعد و مقررات الزام‌آور حاکم بر رفتار اجتماعی مردم است که قدرت حاکم بر جامعه (در زمان ما دولت) اجرای آن را تضمین کرده باشد. قواعد حقوقی از اوصاف و ویژگی‌هایی ذیل

برخوردارند: الف) عمومیت و شمول داشتن؛ ب) انسانی، رفتاری، اختیاری و دستوری بودن؛ ج) اجتماعی بودن؛ د) الزامی بودن؛ ه) برخورداری از ضمانت اجرای دولتی (دنیوی، مادی و بیرونی) (دانش‌پژوه، ۱۳۹۶: 24-25؛ ر.ک: کاتوزیان، ۱۳۷۳: ۱۲۲؛ هارت، ۱۳۹۰: ۳۸).

2. تفاوت فقه و قانون

فقه و حقوق/قانون به عنوان دو نظام هنجاری، در برخی امور اشتراک و در بعضی افتراق دارند. به لحاظ موضوعی، موضوع علم حقوق، افعال اجتماعی اشخاص حقیقی و حقوقی و ساختار قدرت است؛ اما موضوع فقه اعم از موضوع حقوق، شامل افعال فردی (رابطه فرد با دیگران) و اجتماعی، برخی اعیان و اشیای خارجی (مانند طهارت و نجاست) و نیز افعال عبادی (رابطه فرد با خدا) نیز می‌شود.

به لحاظ قلمرو، قاعده حقوقی فقط شامل آن دسته رفتارهایی است که فرد به الزام قانون، ملزم به انجام یا ترک آنها شده است. اما حکم فقهی علاوه بر واجبات (الزام به انجام برخی افعال) و محرمات (الزام به ترک برخی افعال)، افعالی که ترجیح در انجام (مستحبات) یا ترجیح در ترک (مکروهات) دارند و حتی اعمال فاقد جهت حکمی مشخص (مباحات) را نیز شامل می‌شود (عالیه، ۱۴۱۲ق: ۸۹).

همچنین قاعده حقوقی فقط به اعمال و افعالی نظر دارد که بروز و ظهور خارجی دارند (شکل فیزیکی رفتار)، و عناصر معنوی فعل همچون قصد، نیت، انگیزه و مبادی تصویری و تصدیقی آن، جز به تبع فعل و برای تشخیص ماهیت آن برای برخی اغراض (مثل عمدی بودن یا نبودن قتل)، اصالتاً در دایره قواعد حقوقی قرار نمی‌گیرند؛ اما حکم شرعی علاوه بر فعل، به نیت، پنداشتها، خطورات قلبی و مقاصد و سایر فعل و انفعالات جوارحی نیز تعلق می‌گیرد و به همین دلیل است که بدگمانی یا حسادت

نسبت به دیگران، فی‌نفسه گناه شمرده شده و متقابلاً قصد و نیت عمل خیر حتی بدون توفیق انجام آن، مستحق پاداش شمرده شده است (شفیعی سروستانی، ۱۳۸۱: ۴۱).

تفاوت دیگر قانون و فقه در ضمانت اجراست. قانون از ضمانت اجرای رسمی و دولتی برخوردار است، اما فقه در بخش احکام عبادی، ضمانت اجرای اعتقادی دارد و در سایر احکام فردی و اجتماعی با فرض تشکیل حکومت اسلامی و وجود حاکم مبسوط‌الید، اجرای آنها جزء وظایف دولت اسلامی قلمداد شده است.

حقوق و فقه (معاملی) در جهت تأمین نظم عمومی و عدالت اجتماعی در هدف اشتراک دارند. هدف فقه معاملی با عنایت به اصالت توأمان فرد و جامعه در جهان‌بینی اسلامی، در گام اول ایجاد نظم اجتماعی (به‌عنوان هدف مقدماتی) و در گام بعد، استقرار عدالت اجتماعی است که زمینه‌ساز تکامل معنوی، قرب الهی و کسب خشنودی خداوند است. در فقه عبادی، هدف اصلی قرب به خداوند متعال از طریق انجام اعمال عبادی، اعم از مالی و بدنی است (نقیبی، ۱۳۸۸: ۱۳). بدیهی است که فقه عبادی مستقیماً به نظم اجتماعی معطوف نیست، اگرچه آثار وجودی ناشی از عبادات، در کلیت زندگی فردی و اجتماعی مؤمنان ازجمله ایجاد، استقرار و تثبیت نظم اجتماعی تأثیرگذار است. قانون و فقه همچنین در برخی منابع نیز اشتراک دارند.

3. ضرورت تبدیل فقه به قانون

ازجمله مأموریت‌هایی که پس از پیروزی انقلاب اسلامی به حوزه‌های علمیه، به‌ویژه فقها و فقه‌پژوهان محول شد، ضرورت تبدیل و ترجمه فقه اجتماعی موجود به قوانین و مقررات جاری با هدف جریان‌یابی و عملیاتی شدن حدود الهی در گستره تعاملات اجتماعی، به‌ویژه در عرصه‌های نهادی و ساختاری و مشارکت هرچه بیشتر فقه در ایجاد، تثبیت و تعمیق نظم اجتماعی است.

بدیهی است که فقه موجود هرچه بیشتر در مسیر تبدیل شدن به قوانین اجرایی گام زند، انسجام منظومه‌ای بیشتری می‌یابد و قوّت و ضعف‌های آن در پرتو این نظام‌وارگی و ارتباط دیالکتیکی با واقعیت و عرصه عمل وضوح بیشتری خواهد یافت. ورود فقه به چرخه عمل و رویارویی با مسائل عینی و پیچیده، زمینه تکامل و فربهی آن به مثابه یک دستگاه هنجاری را فراهم ساخته، آن را در تأمین ملزومات حکمی و تکلیفی اجتناب‌ناپذیر جامعه و نظام اسلامی تواناتر خواهد ساخت. علاوه بر این قانونی شدن فقه، رفته رفته اختلاف فتاوا را که خود بالقوه یکی از عوامل مهم تشویش رفتاری مؤمنان در گستره حیات اجتماعی است، سامان می‌دهد.

مورد وفاق است که فقه اسلامی، به‌ویژه فقه امامیه، منبعی بسیار غنی برای قانونگذاری است. وظیفه اسلامی و ملی اقتضا می‌کند که در قانونگذاری از این منبع ارزشمند استفاده شود؛ چراکه ضامن اجرای احکام الهی در جهت تأمین مصالح بندگان و ایجاد و استقرار مناسب‌ترین وضعیت ممکن برای اداره امور زندگی و روابط و مناسبات اجتماعی مردم است. شرط لازم برای رسیدن به این مهم و عملیاتی و اجرایی شدن فقه این است که فقهای عظام با دید باز، اجتهاد پویا، اشراف کامل بر مبانی و مصالح احکام، شناخت دقیق نیازها و ضرورت‌ها، تشخیص اقتضائات زمانی و مکانی، و درعین حال استفاده از سایر دانش‌ها و تجربیات، وارد میدان فقاقت شوند و احکام فقهی مورد نیاز را با قابلیت اجرایی حداکثری استنباط و ارائه نمایند.

قانون اساسی جمهوری اسلامی که خود برآمده از فقه اسلامی است، در موادی به محوریت و مرجعیت فقه برای تأمین ملزومات نظام تقنین کشور در سطوح مختلف توجه داده است. برای نمونه در اصل چهارم مقرر می‌دارد که کلیه قوانین و مقررات در تمام زمینه‌ها باید براساس موازین اسلامی باشد؛ در اصل شصت و یکم، حل و فصل دعاوی، حفظ حقوق عمومی، گسترش و اجرای عدالت و اقامه حدود الهی، از وظایف

دستگاه قضایی اعلام شده است. به استناد اصل هفتاد و دوم، مجلس شورای اسلامی نمی‌تواند قوانینی وضع کند که با اصول و احکام مذهب رسمی کشور یا قانون اساسی مغایرت داشته باشد. در اصل نود و یکم نیز برای پاسداری از موازین و احکام اسلام و تضمین عدم تصویب و اجرای قوانین مغایر با اسلام، تشکیل شورایی به نام شورای نگهبان، مرکب از دوازده عضو (شش نفر فقیه و شش نفر حقوق‌دان) پیش‌بینی شده و طبق اصل نود و ششم، تشخیص عدم مغایرت مصوبات مجلس با موازین اسلامی به این شورا محول شده است. مهم‌تر از همه اینکه در اصل پنجم خود مقرر می‌دارد که: «در زمان غیبت ولی عصر (عج)، در جمهوری اسلامی ایران، ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و باتقوا، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است». طبق اصل پنجاه و هفتم، قوای سه‌گانه حاکم، یعنی قوه مقننه، قضائیه و مجریه زیر نظر ولی امر و امامت امت ایفای نقش می‌کنند.

4. مقاصد شارع و شریعت

متون دینی و عقل سلیم، تماماً بر هدفمندی شریعت اسلام دلالت دارد. این مقاصد در راستای رسیدن به اهداف خلقت انسان است؛ زیرا اهداف مورد نظر در تکوین و تشریع بر هم انطباق دارند. بدیهی است که درک موضع فقه در خصوص عناصر معنایی فرهنگ (باورها، ارزش‌ها و نگرش‌ها) تا حد زیاد تابع شناخت مقاصد کلان فقه و شریعت در عالم انسانی است.

مقاصد شریعت به اعتبار شمول آن در دایره تشریع ابواب فقهی به سه دسته تقسیم می‌شوند: الف) مقاصد عام: مقاصدی است که شارع هنگام وضع و جعل تمام احکام، آن را لحاظ کرده است؛ ب) مقاصد خاص: مقاصدی است که شارع در زمینه‌ها، عرصه‌ها و ابواب خاصی در نظر گرفته و در پی تحقق آنهاست؛ مثل مقاصد شریعت در احکام خانواده؛ ج) مقاصد جزئی: مقاصدی است که شارع در جزئیات احکام خود، اعم از

واجبات، محرّمات، مستحبات، مکروهات، در شروط یا اسباب دنبال می‌کند. فقیهان بیشتر به این دسته از مقاصد توجه دارند و آنها را در خلال اجتهادات و استنباطات خود با عناوینی چون حکمت، علت و معنا بیان می‌کنند.

مقاصد شریعت به اعتبار آثار نیز تقسیماتی دارد: قاضی ابوبکر باقلانی (متوفای 403ق) از اصولیون شاخص پس از بحث درباره احکام تعلیل‌پذیر و تعلیل‌ناپذیر، آنها را به پنج دسته تقسیم نموده است: الف) ضروریات: آن دسته از احکام فقهی که سبب حفظ امور ضروری زندگی می‌شود، مانند قصاص؛ ب) حاجیات: آن دسته از احکام فقهی که نیازهای عمومی زندگی را تأمین می‌کند؛ ج) تحسینیات: آن دسته از احکام که سبب آراستگی انسان به کرامت‌ها و دوری از نقایص و پلیدی‌ها می‌گردد، مانند احکام طهارت؛ د) کمالیات: دسته‌ای از احکام مستحب که از سه دسته قبل نیستند؛ ه) تعبدیات: احکام اندکی که فلسفه آنها بر ما روشن نیست.

محمد غزالی (متوفای 505ق) در کتاب المستصفی فی علم الأصول، مصالح مورد نظر شریعت را به ضروریات، حاجیات و تحسینیات تقسیم می‌کند و در بخش ضروریات به مقاصد خمس شریعت، یعنی حفظ دین، حفظ جان، حفظ عقل، حفظ نسل و حفظ مال مردم اشاره می‌کند. امام شاطبی (متوفای 790ق) نیز تأکید دارد که مصالح یا مقاصد ضروری که از طریق استقرای شریعت به دست آمده، پنج مورد است: حفظ دین، حفظ نفس، حفظ نسل، حفظ مال و حفظ عقل.

در توضیح کلام امام غزالی گفته‌اند: لزوم ایمان به خدا و معاد، وجوب عبادات، وجوب جهاد و قتل مرتدان و کفار، از جمله مقرراتی است که با انگیزه حفظ دین صورت گرفته است. تشریع دیه، تحریم تجاوز به جان و اعضای دیگران و جعل قصاص، برای حفظ جان و احترام نهادن به خون انسان‌هاست.

غزالی پس از ذکر اقسام مقاصد، نتیجه می‌گیرد که: محال است آیین و شریعتی که در پی اصلاح خلق است، از این مقاصد تهی باشد. شرایع در تحریم کفر، قتل، زنا، سرقت و نوشیدن مسکرات، اختلافی ندارند (ر.ک: علیدوست، ۱۳۸۴: ۱۵۸-۱۱۸؛ نقیبی، ۱۳۶۵: ۲۲۳-۲۴۲).

5. وظایف فقهی دولت اسلامی در قبال فرهنگ

امام خمینی (ره) در منشور روحانیت، رسالت حکومت اسلامی را در اجرایی شدن حداکثری فقه (عطف توجه به همه عناصر زیست جهان انسانی) خلاصه کرده‌اند: «حکومت در نظر مجتهد واقعی، فلسفه عملی تمامی فقه در تمامی زوایای زندگی بشریت است؛ حکومت نشان‌دهنده جنبه عملی فقه در برخورد با تمامی معضلات اجتماعی و سیاسی و نظامی و فرهنگی است» (مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۹: ج ۲۱، ص ۲۷۳).

یکی از فقه‌های معاصر، با استناد به آیات و روایات فراوان، وظایف فقهی دولت اسلامی را در محورهای ذیل صورت‌بندی کرده است. تقریباً همه محورهای مذکور صبغه یا آثار فرهنگی دارند و در راستای ایجاد و استقرار جامعه مطلوب دینی جهت یافته‌اند: الف) حفظ نظام و انسجام بخشیدن به امور مسلمانان و حراست از مرزها و...؛ ب) انجام اصلاحات در کشور و ایجاد امنیت در راه‌ها و شهرها؛ ج) درهم‌شکستن سنت‌های غلط و گسستن غل و زنجیرهای دست‌وپاگیر جامعه از رسوم، قیود، عادت‌ها و تقلیدهای باطل و بی‌اساس؛ د) تعلیم کتاب و سنت و حدود اسلام و ایمان به مردم، و بیان حلال و حرام و آنچه به سود یا زیان آنان است و نیز تعلیم و تربیت جامعه با فرستادن معلم در بین آنها و تشویق مردم به فراگرفتن احکام و فقاقت در دین؛ ه) اقامه فرائض و شعائر الهی، از قبیل نماز و حج؛ و) تربیت مردم براساس اخلاق نیکو و

پسندیده؛ ز) اقامه سنت‌های حسنه و میراندن بدعت‌ها و دفاع از دین و حفظ اصول و فروع و معارف دین از تغییر و تأویل و زیاد و کم شدن؛ ح) امر به معروف و نهی از منکر به مفهوم وسیع آن، یعنی سعی در اشاعه و گسترش گفتار و کردار نیک و مبارزه با انواع کارهای زشت و ظلم و فساد؛ ط) جلوگیری از ستم و احقاق حقوق افراد ضعیف از افراد قدرتمند و شدت به خرج دادن در برابر ستمکاران؛ ی) قضاوت به عدل و اقامه حدود و احکام خداوند؛ ک) بازگرداندن اموال غصب‌شده و ثروت‌های عمومی به بیت‌المال و اجرای مساوات در مال و حکم خداوند و رفع تبعیضات ستمگرانه که موجب شکمبارگی ستمگران و گرسنگی محرومان و ستمدیدگان می‌گردد؛ ل) گردآوری اموال عمومی و مالیات‌ها بدانگونه که خداوند مقرر فرموده و پرداخت آن به اشخاص مستحق و مصارف عمومی جامعه؛ م) موعظه و تذکر و انذار و ارشاد مردم به صورت مداوم؛ ن) جدا کردن افراد نیکوکار و بدکار جامعه از یکدیگر با تشویق کردن و احترام گذاشتن به نیکوکاران و تنبیه و مجازات بدکاران؛ س) مدارا و رفاقت با مردم و گذشتن از خطاها، البته تا جایی که حقی پایمال نگردد؛ ع) حسن همجواری و ارتباط عادلانه و خوش رفتاری یا سایر امت‌ها و مذاهب غیراسلامی و حفظ حقوق متقابل آنها در مال، جان، اراضی و مبانی اعتقادی (منتظری، ۱۴۰۹ق: ج ۲، ص ۲۱-۲۳).

قانون اساس جمهوری اسلامی نیز با الهام از فقه، در اصل سوم خود، دولت را موظف ساخته برای نیل به اهداف فرهنگی، اعتقادی و تربیتی موردنظر در اصل دوم این قانون، همه امکانات خود را برای تحقق امور ذیل به کار بندد: الف) ایجاد محیط مساعد برای رشد فضایل اخلاقی براساس ایمان و تقوا و مبارزه با کلیه مظاهر فساد و تباهی؛ ب) افزایش سطح آگاهی‌های عمومی در همه زمینه‌ها با استفاده صحیح از مطبوعات و رسانه‌های گروهی و وسایل دیگر؛

- ج) آموزش و پرورش و تربیت بدنی رایگان برای همه در تمام سطوح و تسهیل و تعمیم آموزش عالی؛
- د) تقویت روح بررسی و تتبع و ابتکار در تمام زمینه‌های علمی، فنی، فرهنگی و اسلامی از طریق تأسیس مراکز تحقیق و تشویق محققان؛
- ه) تأمین آزادی‌های سیاسی و اجتماعی در حدود قانون؛
- و) مشارکت عامه مردم در تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش؛
- ز) رفع تبعیضات ناروا و ایجاد امکانات عادلانه برای همه، در تمام زمینه‌های مادی و معنوی؛
- ح) تأمین حقوق همه‌جانبه افراد از زن و مرد و ایجاد امنیت قضایی عادلانه برای همه و تساوی عموم در برابر قانون؛
- ط) توسعه و تحکیم برادری اسلامی و تعاون عمومی بین همه مردم؛
- د) تنظیم سیاست خارجی کشور براساس معیارهای اسلام، تعهد برادرانه نسبت به همه مسلمانان و حمایت بی‌دریغ از مستضعفان جهان.

6. سیاست‌های فرهنگی جمهوری اسلامی

شورای عالی انقلاب فرهنگی، اهداف و اصول سیاست فرهنگی کشور (ازجمله عناصر معنایی موردنظر به‌عنوان لایه‌های گوه‌ری فرهنگ) را که راهنمای مسئولان، مدیران و کارگزاران حوزه فرهنگ است، به‌صورتی جامع تدوین کرده است. اهداف و اصول مرتبط با موضوع نوشتار عبارتند از:

6.1. اهداف

الف) به کمال رسیدن قوای خلاقه و شایسته وجود آدمی در همه شئون و به فعلیت درآمدن استعدادهای خداداد و استحصال دفائن عقول و ذخایر وجودی انسان؛

ب) آراسته شدن به فضایل اخلاقی و صفات خدایی در مسیر وصول به مقام انسان متعالی؛

ج) تحقق کامل انقلاب فرهنگی در جهت استقرار ارزش‌های موردنظر اسلام و انقلاب اسلامی در زندگی جمعی و فردی و نگاهبانی از آنها و استمرار حرکت فرهنگی برای رسیدن به جامعه مطلوب (دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی، 1385: ۳۶۸-۳۶۹).

6.2. اصول

الف) بازشناسی و ارزیابی موارث و سنن تاریخی و ملی در عرصه‌های مختلف دینی، علمی، ادبی و هنری و فرهنگ عمومی، و نگاهبانی از مآثر و موارث اسلامی و ملی و حفظ و احیای دستاوردهای مثبت و ارزشمند تمدن اسلام در ایران؛

ب) شناخت جامع فرهنگ و مدنیت اسلام و ایران و ترویج اخلاق و معارف اسلامی و معرفی شخصیت‌ها و عظمت‌های تاریخ اسلام و ایران؛

ج) تلاش مستمر در جهت رشد علمی و فرهنگی و فنی جامعه و فراگیر شدن امر سواد و تعلیم و تربیت، بسط زمینه‌های لازم برای شکوفایی استعدادها و خلاقیت‌ها و حمایت از ابتکارات و ابداعات؛

د) پاسداری از حریت و امنیت انسان در عرصه‌های گوناگون فرهنگی، سیاسی، قضایی و اقتصادی؛

ه) فراهم ساختن شرایط و امکانات کافی برای مطالعه و تحقیق و بهره‌گیری از نتایج آن در همه زمینه‌ها؛

و) تقویت تفکر و تعقل و قدرت نقادی و انتخاب در عرصه تلاقی و تقارب افکار؛

ز) مقابله با خرافات و موهومات، جمود و تحجر فکری، مقدس‌مآبی و ظاهرگرایی و مقابله با افراط در تجددطلبی و خودباختگی در برابر بیگانگان تحت شعار واقع‌گرایی؛

ح) تقویت و احیا و معرفی هنر اصیل و سازنده در تمامی عرصه‌ها و زمینه‌های سازگار با روح تعالیم اسلامی؛

ط) اتخاذ سیاست‌های ایجابی و مثبت در امور فرهنگی، هنری، اجتماعی و ایجاد مصونیت برای افراد و جامعه، و اهتمام به جاذبه و رحمت و جامع‌نگری و دوراندیشی، شور و مشورت و پرهیز از خشونت و شتاب‌زدگی و یک‌سونگری و استبداد رأی؛

ی) تلاش برای شناخت و معرفی ارکان هویت اصلی و ملی به‌منظور استحکام و استمرار استقلال فرهنگی؛

ک) گسترش روحیه نقد و انتقادپذیری و حمایت از حقوق فردی و اجتماعی برای دعوت به خیر و همگانی شدن امر به معروف و نهی از منکر بر مبنای حکمت، موعظه حسنه، شرح صدر و جدال به آنچه احسن است؛

ل) توسعه و اعتلای تبلیغات فرهنگی و هنری به نحو مناسب به‌منظور ترویج و تحکیم فضایل اخلاقی (همان: 369-371).

7. عناصر معنایی جهان اجتماعی

بخش محوری و کانونی جهان اجتماعی را عناصر معنایی در مقابل عناصر عینی¹ شکل می‌دهند. واقع‌گرایان (قائلان به عینی و خارجی بودن جهان اجتماعی در تمام عناصر سخت و نرم آن)، ذهن‌گرایان (قائلان به ذهنی و انفسی بودن عناصر اصلی و مؤلفه‌های بنیادین جهان اجتماعی، یعنی عناصر فرهنگی و نظام معنایی که خود را در قالب جلوه‌ها و مظاهر مختلفی در جهان عینی و مشترک انسان‌ها متبلور می‌سازند) و تلفیق‌گرایان (قائلان به عینیت و ذهنیت توأمان جهان اجتماعی و تعامل و ترابط آنها با یکدیگر) هریک در خصوص نحوه وجود عناصر معنایی سه‌گانه (باورها، ارزش‌ها و

1. Facts.

نگرش‌های مشترک) و نقش و کارکرد آنها در جهان انسانی، دیدگاه‌هایی عرضه کرده‌اند که به اجمالی از آنها در ذیل اشاره می‌شود.

از دید واقع‌گرایانی همچون دورکیم، عناصر معنایی یا واقعیت‌های ذهنی در امتداد واقعیت‌های عینی، اموری هستند که از آنها با عنوان «آگاهی همگانی»، «وجدان»، «وجدان اخلاقی ملل»، «ذهن عمومی»، «ذهنیت گروه‌ها» و «ذهن جمعی» یاد می‌شود (له‌مان، ۱۳۸۵: ۳۶).

از دید وی، فرد ابتدا [به صورتی خالی‌الذهن] به جامعه که ساختارهای آن از قبل عینیت یافته، وارد می‌شود. ذهن فرد کم‌کم به گروه می‌پیوندد و در آن ادغام می‌شود. او آشکارا تأکید دارد که تنها یک ذهن، یعنی ذهن اجتماعی وجود دارد. ذهن فرد از آن خودش نیست. ذهن فرد با جامعه و از طریق آن، با مجموع اذهان فردی همسو می‌شود. بنابراین آگاهی فردی تماماً نتیجه جامعه‌پذیری است و امری کاملاً همگانی [مشترک و بین‌الذهانی] است (همان: ۹۹).

بر پایه تحلیل فوق می‌توان گفت که جامعه، از طریق فرایند جامعه‌پذیری، اذهان را وحدت بخشیده [و با القای عناصر معنایی مشترک] مبنایی برای یکپارچگی و انسجام اجتماعی فراهم می‌سازد. جامعه‌پذیری و درونی شدن، همچنین به دلیل رسوخ جامعه در فرد، نوعی کنترل و اعمال فشار اجتماعی بر فرد است (همان: ۸۸). براین‌اساس عناصر معنایی سه‌گانه همچون سایر عناصر فرهنگی، مخلوق و مصنوع جامعه و اراده جمعی‌اند و فرد با ورود به جامعه و درگیر شدن در تعاملات اجتماعی و از مجرای جامعه‌پذیری، آنها را تدریجاً درونی کرده، به بخشی از وجود خود تبدیل می‌سازد. التزام فرد به عمل به اقتضای این معانی، به دلیل اشتراک با سایرین و همسویی با اقتضائات نهادی جامعه، زمینه انسجام و یکپارچگی اجتماعی را فراهم می‌سازد.

از دید ذهن‌گرایان، جهان اجتماعی تماماً درآمیخته با معانی است. واقعیت‌های عالم انسانی، سرشار از معانی فرهنگی‌اند (افروغ، ۱۳۷۹: ۱۱). ازاین‌رو فهم واقعیت‌های

اجتماعی نیز منوط به فهم و تفسیر رمزگان معنایی مندرج در این پدیده‌ها و رفتارهای آدمیان است (ر.ک: لیتل، ۱۳۷۳: ۱۱۳). براین‌اساس پدیده‌های اجتماعی را نمی‌توان و نباید صرفاً با اتکای به شواهد و نمودهای عینی، فارغ از جنبه‌های ذهنی (نیت، خواست، نیاز، انگیزه، اراده) عاملان و کنشگران آن، مورد بررسی و تحلیل قرار داد.

برگر و لاکمن، از نظریه‌پردازان اصلی دیدگاه قائل به عینی و ذهنی بودن توأمان جهان اجتماعی معتقدند که آنچه در زندگانی روزمره «اینجا و اکنون» بر فرد عرضه می‌شود، همانا «واقعیت» آگاهی اوست (برگر و لاکمن، ۱۳۸۷: ۳۶). براین‌اساس آنچه بنیادهای کنش در زندگی روزمره را تشکیل می‌دهد، معرفت و آگاهی است؛ معرفتی که اولاً به دلیل درونی شدن مجموعه‌ای از باورها، توقعات، تعاریف، معانی و ارزش‌های عینی‌شده، دارای نوعی عینیت است (علیزاده و همکاران، ۱۳۸۵: ۳۳۳)، ثانیاً جزء جدایی‌ناپذیر کنش است (کنوبلاخ، ۱۳۹۱: ۲۰۹) و ثالثاً بر پایه معنا ساخته می‌شود (همان: ۲۲۹).

برگر و لاکمن، همچنین فرایند ساخت‌یابی واقعیت‌های ذهنی و عینی را نتیجه یک تعامل دیالکتیکی می‌دانند و به‌صراحت اظهار می‌دارند که جامعه فراورده‌ای انسانی و واقعیتی عینی است و انسان فراورده‌ای است اجتماعی (برگر و لاکمن، ۱۳۸۷: ۹۱). طبق این بیان، دیالکتیک فرد و جامعه، مستلزم تحقق فرایندهایی است که غالباً از آنها با عنوان‌هایی چون نمونه‌سازی، نهادینه کردن، جامعه‌پذیری و مشروعیت یاد می‌شود (کنوبلاخ، ۱۳۹۱: ۲۳۱).

از دید ایشان، معنا به‌عنوان پدیده‌ای عینیت‌یافته، امری بین‌الذهانی است که از طریق فرایند درونی‌سازی انتقال‌پذیر می‌شود. «معنا» واقعیتی اجتماعی است که از آگاهی فرد نسبت به جامعه ناشی می‌شود (له‌مان، ۱۳۸۵: ۹۸) و جامعه نیز فراورده‌ای انسانی و واقعیتی عینی است (برگر و لاکمن، ۱۳۸۷: ۹۱). آنچه این فرایند را محقق ساخته و «معنای ذهنی را به واقعیت اجتماعی، و واقعیت اجتماعی را به معنای ذهنی تبدیل

می‌کند» (کنوبلاخ، ۱۳۹۱: ۲۲۸) معرفت است؛ پدیده‌ای که «واقعی و متشکل از عناصر تعین‌پذیر» است (همان: ۲۲۹) و از طریق روندهایی با چارچوب‌های خاص سه‌ضلعی، یعنی «بیرونی کردن»، «عینی کردن» و «درونی کردن» ساخته می‌شود (همان: ۲۳۱؛ ر.ک: برگر و لاکمن، ۱۳۸۷: ۱۷۷). در زندگی هر فرد گونه‌هایی از توالی وجود دارد که از طریق آن مشارکت در دیالکتیک اجتماعی، به وی القا می‌شود (همان: ۱۷۸).

برخی محققان نیز از موضع حکمت متعالیه بر این باورند که هر فرهنگ، لایه‌ها و سطوح مختلفی دارد: مرتبه نخست، مرتبه ذات و حقیقت این صور است، که از آن با عنوان نفس‌الامر آنها یاد می‌شود. مراد از نفس‌الامر، امر یا شیء در نفس و ذات خود است. در مرتبه دوم، افراد انسانی با دیالکتیک، گفتگو، تفکر، تمرین و سرانجام با حرکت و سلوک جوهری خود، به آن معانی راه می‌برند و براساس اصل صدرایی «اتحاد عالم و معلوم» با آنها متحد می‌شوند. به دنبال آن و براساس اصل «اتحاد عامل، عمل و معمول» به دلیل وحدت فرد با عمل و اراده خود، در عرصه عمل و رفتار انسان متجلی می‌شوند. در مرتبه سوم، معانی و صور علمی با وساطت افراد انسانی به عرصه زندگی مشترک آدمیان وارد شده و هویت بین‌الذهانی و عمومی پیدا می‌کنند و فرهنگ درحقیقت، صورت تنزل‌یافته معنا به عرصه فهم عمومی و رفتارهای مشترک و کنش‌های اجتماعی است (پارسانیا، ۱۳۹۱: ۱۲۵-۱۲۶).

ازاین‌رو فرهنگ صورت تنزل‌یافته یک نظام معنایی مشترک به عرصه زیست جهان جمعی از انسان‌هاست. ارتباط و اتحاد انسان‌ها با این نظام معنایی، ابتدا از مسیر علم و ادراک عبور کرده، سپس در قالب باورها، ارزش‌ها، آرمان‌ها، گرایش‌ها، نمادها، آداب، عادات، کنش‌ها و... تبلور می‌یابد. براین‌اساس فرهنگ را می‌توان بخشی از معرفت تنزل‌یافته در ذهنیت مشترک و جمعی افراد دانست که در قالب عناصر مذکور تبلور و عینیت یافته است.

گفتنی است که لایه‌ها و سطوح مختلف فرهنگ، وزن و اعتبار یکسانی ندارند. عمیق‌ترین لایه فرهنگ، لایه‌ای است که عهده‌دار تفسیر انسان و جهان است؛ یعنی مجموعه‌ای از معانی که جغرافیای هستی را رسم، انسان را در آن تعریف، سعادت و آرمان زندگی را معنا و زندگی و مرگ را تبیین می‌کند. این لایه از فرهنگ، همان بخشی است که بیشترین بنیادهای معرفتی دانش را در خود جای می‌دهد. به بیان دیگر، مهم‌ترین مبادی منطقی در دانش، یعنی مبادی هستی‌شناختی، انسان‌شناختی و معرفت‌شناختی در این لایه فرهنگ قرار می‌گیرند [یعنی لایه باورها یا جهان‌بینی]. این مبادی در سطوح مختلف بعدی فرهنگ، یعنی در علوم و دانش‌های جزئی و کاربردی همچون ارزش‌ها، هنجارها و نمادهای اجتماعی، پیامدهای خود را به دنبال دارند و لوازم خود را نشان می‌دهند. رویکردها، مکاتب و نظریه‌های علمی مربوط به دانش‌های جزئی به همراه شیوه‌ها و روش‌های تولید آنها، در لایه‌های میانی فرهنگ قرار می‌گیرند (پارسانیا، 1392: 48).

8. عناصر معنایی سه گانه فرهنگ

سه لایه باورها، ارزش‌ها و نگرش‌های جمعی، ازجمله عناصر محوری فرهنگ جامعه، به‌مثابه جامع‌ترین و گسترده‌ترین نظام معنایی و صور معرفتی مشترک میان اعضای آن است.

8.1. باورها

باورها بنیادی‌ترین لایه معنایی نظام فرهنگی شمرده می‌شود؛ ازاین‌رو سایر لایه‌های میانی و رویین را عمیقاً متأثر می‌سازد و شکل‌گیری، تداوم و جهت آنها را تعیین می‌کند. باور¹، حالت موافقت¹ فرد با موضوعی است که در وی پدید می‌آید. این موضوع، اغلب

1. Belief.

در قالب گزاره^۲ یا قضیه^۳ ابراز می‌شود. مراد از باور، گاه جمله یا گزاره‌ای است که حالت موافقت بدان تعلق گرفته و گاه به خودِ حالت ذهنی موافقت با موضوع، باور گفته می‌شود (چاوشی، ۱۳۹۳: ۸۷). به بیان دیگر، باور، پذیرش درونی و ذهنی یک قضیه توسط فرد است (فعالی، ۱۳۷۷: ۱۵۸). سطح عمیق از موافقت با یک موضوع، باور داشتن آن است. نشانه باورمندی ما به یک گزاره، این است که مایلیم آن را تصدیق کنیم و در شرایط مقتضی به عنوان مقدمه‌ای برای استدلال نظری و عملی، آن را به کار بندیم (چاوشی، ۱۳۹۳: ۸۷). باورهای مشترک، ایده‌های جمعی درباره چگونگی عملکرد جهان هستند. باورها، برداشت‌ها و انگاشت‌هایی‌اند که مردم آنها را حقیقی تلقی و توسط آنها جهان و جایگاه خود در آن را تفسیر می‌کنند. باورها می‌توانند در اعتقادات، تجربه‌ها، سنت یا روش‌های علمی ریشه داشته باشند. ریشه باورها هرچه باشد، تأثیر بسزایی در رفتار انسان‌ها دارند (عضدانلو، ۱۳۸۴: ۱۰۵). باورهای شخص تا پیش از ارزیابی و اعلام موضع درخصوص صدق و کذب آنها، صرفاً گزاره‌هایی هستند که مورد موافقت شخص قرار گرفته‌اند؛ اما پس از آزمون و اثبات صدق و توجیه، وارد عرصه «معرفت»^۴ یعنی باورهای صادق و موجه می‌شوند.

باورها در یک دسته‌بندی کلی به دو بخش باورهای هنجاری^۵ و باورهای اثباتی^۶ تقسیم می‌شوند (ر.ک: بودون و بوریکو، ۱۳۸۵: ۱۰۳). باورها همچنین به اعتبار متعلق به باورهای هستی‌شناختی، خداشناختی، کیهان‌شناختی، انسان‌شناختی، ارزش‌شناختی،

-
1. Assent.
 2. Sentence.
 3. Proposition.
 4. Knowledge.
 5. Normative.
 6. Positive.

وظیفه‌شناختی و ... تقسیم می‌شوند. باورها همچنین به اعتبار نصاب عقلانی به باورهای خردپذیر، خردگریز و خردستیز تقسیم می‌شوند. باورهای فرهنگی، مجموعه‌ای از ذهنیات و پنداشت‌های متعلق به عناصر مختلف هستی است که در میان عموم یا اکثریت جامعه مشترک بوده، مستقیم و غیرمستقیم در جهان فردی و اجتماعی و ساحت‌های ذهنی، احساسی و رفتاری آنها بازتاب دارد. این باورها از منابع مختلف (= دین، سنت، عقل، تجربه، علم) به مرور زمان اخذ شده و از طریق جامعه‌پذیری به ذهن و ضمیر اعضای جامعه و به واسطه عمل عادت‌وار آنها به درون نهادهای اجتماعی، راه یافته، نفوذ و رسوخ می‌کنند. باورهای دینی برآمده از متون دینی و تأملات عقلانی در دو قالب: باورهای هستی‌شناختی (ناظر به هست‌ها و نیست‌ها= جهان‌بینی) و باورهای ارزش‌شناختی (ناظر به باید‌ها و نبایدها= ایدئولوژی) دسته‌بندی می‌شوند.

8.2. ارزش‌ها

«ارزش»^۱ها از دیگر مؤلفه‌های نظام فرهنگی است که در جهان‌بینی آن نظام ریشه دارند و از طریق مشارکت در خلق هنجارها و هدایت و سامان‌دهی رفتارهای عاملان عمیقاً مؤثر هستند. ارزش نیز از جمله مفاهیمی است که به دلیل کثرت ابعاد و تنوع کاربردها در حوزه‌های مختلف معرفتی، تعاریف و تلقی‌های مختلفی را حول خود برانگیخته است. وجه جامع یا عنصر مشترک در همه موارد کاربرد ارزش، اعم از اخلاقی، حقوقی، اقتصادی، اجتماعی، هنری و امثال آن، چیزی است که از آن به «مطلوبیت» تعبیر می‌شود. مطلوبیت نیز عمدتاً به متغیرهای مختلفی همچون لذت، سعادت، برآورنده خواست و نیاز، نمایانگر ترجیح و غیر آن ناظر است (تیارسن، ۱۳۸۶: 62). مفهوم ارزش در معنای خاص، صرفاً امور خوب، صحیح، زیبا، مطلوب و مطبوع را شامل می‌شود و در کاربرد عام مفاهیم متقابل (ضدارزش یا دارای ارزش منفی)

1. Value.

و نیز امور فاقد ارزش (خشی) را در بر می‌گیرد (شرف‌الدین، ۱۳۹۱: ۶۱). گفتنی است که ارزش‌ها غالباً تحت عناوینی همچون مجموعه‌ای از آرمان‌ها، کمال مطلوب‌ها، ترجیحات، بایسته‌ها، غایات، روش‌ها و شیوه‌های مقبول نیل به خواسته‌ها و تأمین نیازها، رسیدن به اهداف و پاسخ‌دهی به انتظارات و مطالبات معرفی می‌شوند (همان: ۵۹). برخی اندیشمندان، ارزش‌ها را به مثابه کیفیات بی‌واسطه، غیرقابل استدلال، پیشاتجربی، فرازمانی و متعلق شهادهای خاص توصیف کرده‌اند (ماکس شلر، به نقل از گوروچ، ۱۳۵۸: ۱۳۲).

ارزش‌ها بسیار انتزاعی، کلی و معیارهای مشترک برای قضاوت محسوب می‌شوند. ارزش‌ها، معیارهایی فرهنگی‌اند که مردم از طریق آنها، مطلوبیت، جذابیت، زیبایی و خوبی شخص یا چیزی را ارزیابی کرده، از آنها به مثابه راهنمای زندگی اجتماعی خویش بهره می‌گیرند. ارزش‌ها و باورهای فرهنگی نه تنها تعیین‌کننده چگونگی درک ما از محیط اطرافمان هستند، بلکه هسته اصلی شخصیت ما را نیز شکل می‌دهند (عضدانلو، 1384: 32-33).

ارزش‌ها، به لحاظ جایگاه و موقعیت در سلسله مراتب عناصر معنایی، پس از جهان‌بینی و نظام اعتقادات و باورهای هستی‌شناختی کلان جای می‌گیرند. ارزش‌ها در یک نظام فرهنگی به عنوان مجموعه‌ای از عناصر بینشی و گرایشی با باورها و معارف هستی‌شناختی و انسان‌شناختی همخوان به عنوان عمیق‌ترین لایه معرفتی، (گلاک و استارک، ۱۳۷۲: ۲۴) و با نگرش‌ها و ایستارهای غالبی (ژان ون دث، ۱۳۷۸: ۱۲۴) و با گرایش‌ها و تمایلات بنیادین (عبداللطیف، ۱۳۷۸: 66؛ توکلی، ۱۳۷۸: 133؛ رفیع‌پور، ۱۳۷۷: ۷) و همچنین با عواطف و احساسات مثبت و منفی (علی‌اکبر شعاری‌نژاد، ۱۳۸۵: 307؛ گی‌روشه، ۱۳۷۴: 81) و درنهایت با رفتارهای ذهنی و عینی و نظام انگیزشی فرد ارتباط و پیوند وجودی و تعامل یک‌سویه یا متقابل دارند.

در این میان، اشتراک و تمایز آنها با نظام شناختی موسوم به باورها و عقاید یا جهان‌بینی، احتمالاً بیشتر از سایرین مورد بحث و گفتگو قرار گرفته است. تردیدی نیست که این دو نیز به‌رغم اشتراک، تمایزاتی دارند که تشخیص آنها به لحاظ معرفت‌شناختی مهم خواهد بود. وجه اشتراک صریح آنها این است که باورها و ارزش‌ها هر دو از مقولات فکری و مستدرکات عقلی محسوب می‌شوند؛ با این تفاوت که باورها از مستدرکات عقل نظری و ارزش‌ها از مستدرکات عقل عملی شمرده می‌شوند. وجوه تمایز آنها این است که باورها ناظر به حوزه هست‌ها و نیست‌ها و ارزش‌ها ناظر به حوزه باید‌ها و نبایدها هستند. باورها از سنخ توصیف و تبیین و ارزش‌ها از سنخ توصیه و هنجار هستند؛ باورها دارای حیثیت التفاتی و ناظر به واقعیت عینی، اما ارزش‌ها معرف آرمان‌ها، ایدئال‌ها و کمال مطلوب‌ها و حکایتگر واقعیت‌های نفس‌الامری‌اند. از منظر جامعه‌شناختی، وجود مجموعه‌ای از گزاره‌های ارزشی یا نظامی از ارزش‌ها، در یک جامعه محصول گزینشی است که اعضای جامعه به‌مرور زمان و با ارجاع به برخی معیارها و مراجع، آگاهانه یا ناآگاهانه، از میان گزینه‌های مفروض و محتمل صورت داده و رجحان بخشیده‌اند. اما در باورهای هستی‌شناختی، اعمال چنین گزینشی در نظر و عمل با محدودیت‌هایی مواجه است. باور به ارزش‌های پذیرفته‌شده و عینیت‌یافته در جامعه، خود جزء باورهای هستی‌شناختی فرد و جامعه است. گزاره‌های ارزشی (به‌ویژه ارزش‌های اخلاقی) به لحاظ موضوع متضمن اوصاف و افعال اختیاری آدمیان و به لحاظ محمول غالباً به اوصافی همچون خوب و بد، زشت و زیبا، مفید و غیرمفید، حسن و قبیح، متصف می‌شوند؛ ولی باورها غالباً به اوصافی همچون درست و غلط، صادق و کاذب، معقول و غیرمعقول موصوف می‌گردند. ارزش‌ها در ظاهر نظامی منسجم تراز باورها دارند و از ارتباط، پیوستگی و ترابط درونی بیشتری برخوردارند. به دلیل همین ویژگی است که معمولاً نظام ارزش‌ها در برخورد با عناصر، کنش‌ها و موقعیت‌های

معارض، حساسیت بیشتری نشان داده و امکانات توجیهی بیشتری برای برون‌رفت از تعارضات و نزاحمات محتمل در آن ذخیره شده است. باورهای بنیادین به‌عنوان عمیق‌ترین لایه معرفتی، نقش بی‌بدیلی در شکل‌گیری و قوام ارزش‌ها، به‌ویژه ارزش‌های ذاتی دارند. هر گزاره ارزشی معمولاً به لحاظ عینیت و تحقق، بقا و استمرار، موقعیت‌یابی در سلسله‌مراتب نظام ارزش‌ها، پذیرش و تمکین، ترجیح در مقام بروز تعارض و... به یک یا چند و در مواردی به نظامی از باورهای منطقی متناسب و پشتوانه‌های بینشی و اعتقادی مؤید، وابسته و متکی است (ر.ک: گلاک و استارک، 1372: 24).

ارزش‌ها به‌عنوان اصول و قواعد عام و تصورات کلی و انتزاعی، خود را در قالب مجموعه‌ای از قواعد و الگوهای رفتاری معین تحت عنوان «هنجارها» متبلور می‌سازند. هنجارها ترجمان عملی ارزش‌ها شمرده می‌شوند و هر هنجار اجتماعی مقبول، معمولاً با ارجاع به یک یا چند ارزش، هویت یافته، توجیه می‌شود. هر هنجار معتبر، به‌واقع یک ارزش تخصیص‌یافته و متعین است (ر.ک: چلبی، 1395: 57 و 60؛ مندراس و گوروپچ، 1349: 176 و 376؛ گی‌روشه، 1374: 75؛ جانسون، 1363: 55).

ادیان بزرگ الهی همچنین علاوه بر حفظ و ثبات ارزش‌ها، در بسط و توسعه ارزش‌ها در مقام ثبوت، تأیید و تأکید بر آنها در مقام اثبات، دخل و تصرف در نحوه چینش و درجه‌بندی ارزش‌ها در سلسله‌مراتب یک نظام ارزشی، معرفی آرمان‌ها و کمال مطلوب‌ها و غایات بالذات، ارائه ملاک اجمالی برای فهم چرایی خوب‌ها و بد‌ها و باید و نبایدها، وعده پاداش‌ها و کیفرهای دنیوی و اخروی به اعمال نیک که در افزایش نصاب التزام افراد به رعایت ارزش‌ها بسیار تأثیر دارد، توجه دادن به لزوم نیت‌مندی مناسب برای ارتقای ارزش اعمال (توجه به بُعد انگیزشی و حسن فاعلی اعمال)، توجه دادن انسان به نقش مؤثر الزامات اخلاقی در تأمین نیازهای واقعی و کسب کمالات

متعالی، توجه دادن به ارزش‌های فرعی و اشتقاقی به مثابه حلقات مکمل ارزش‌های ذاتی، برحذر داشتن انسان‌ها از نقض ارزش‌ها و سرپیچی از رعایت آنها، به دست دادن ملاک برای رفع تعارض و تزامم محتمل ارزش‌ها در مقام عمل و... نیز نقش درخور توجهی ایفا کرده‌اند.

8.3. نگرش‌ها

طبق تعریف معروف لمبرت (1964) و دیگران، نگرش عبارت است از یک روش نسبتاً ثابت در فکر، احساس و رفتار نسبت به افراد، گروه‌ها و موضوع‌های اجتماعی یا قدری وسیع‌تر، هرگونه حادثه‌ای در محیط فرد. نگرش سه مؤلفه اساسی دارد که عبارتند از: افکار و عقاید، احساسات و عواطف و تمایلات رفتاری یا مؤلفه‌های شناختی، عاطفی و رفتاری. مؤلفه‌های شناختی به فکر و تفسیرهای خاص، مؤلفه‌های عاطفی به هیجان‌های منفی یا مثبت و مؤلفه‌های رفتاری به نحوه خاصی از کنش فرد اشاره دارد. گفتنی است که نگرش یک سازه فرضی است و بیشتر از طریق اظهارات کلامی و رفتاری دریافت می‌شود. نگرش‌ها همچنین اموری اکتسابی، نسبتاً پایدار، فردی یا گروهی و دارای ویژگی‌های اصلی و فرعی‌اند. نگرش‌های اصلی در زندگی نقش بسیار برجسته‌ای دارند و از طریق مشاهده رفتار و تحلیل افکار به راحتی قابل تشخیص می‌باشند.

نگرش‌های اصلی زندگی، پررنگ و نگرش‌های فرعی کمرنگ هستند. نگرش‌های فرعی گاه آن قدر کمرنگ‌اند که حتی مورد توجه خود ما هم قرار نمی‌گیرند و نسبت به آنها هوشیار نیستیم. نگرش‌های اصلی که بیشتر درونی شده و کمتر به موقعیت‌ها و شرایط خارجی وابسته‌اند، بر نگرش‌های فرعی تأثیر مستقیم دارند؛ اما نگرش‌های فرعی معمولاً وابسته به محیط هستند، و هر قدر فرعی‌تر باشند، وابستگی بیشتر به شرایط محیطی دارند. برای مثال، ایمان به خدا اصلی‌ترین نگرش یک مؤمن است. عدالت‌خواهی و انسان‌دوستی قدری فرعی‌تر و نگرش فرد نسبت به شغل و زندگی

خانوادگی باز هم فرعی تر و سرانجام، نگرش نسبت به رنگ اتومبیل خیلی فرعی تر است. بنابراین ایمان به خدا بر عدالت خواهی و عدالت خواهی بر زندگی خانوادگی و زندگی خانوادگی بر انتخاب محل زندگی و... در نهایت بر رنگ انتخابی برای اتومبیل نیز مؤثر واقع می شود. البته هر قدر فاصله نگرش های فرعی از نگرش های اصلی بیشتر باشد، تأثیرپذیری آن کمتر خواهد بود. توجه به این نکته ضروری است که ممکن است یک نگرش برای فردی فرعی یا فرعی تر و برای فردی دیگر اصلی باشد (ر.ک: جمعی از مؤلفان، 1382: 136-139).

ارزش و نگرش در برخی ویژگی ها همچون انفسی بودن، جلوه نمایی و تبلور در قالب های کنشی مختلف، راهبری و هدایتگری عملی، پایداری نسبی و تغییرپذیری بطئی، تأثیرپذیری شدید از محیط و موقعیت های فردی، اعتباریابی بین الاذهانی اشتراک دارند. در عین حال تفاوت هایی نیز هر چند با وضوح کمتر میان آنها وجود دارد که در ادامه به برخی اشاره می شود: اکتشافی بودن ارزش ها در مقابل ابداعی و اکتسابی بودن نگرش ها، کلی و انتزاعی بودن ارزش ها در مقایسه با عینی و مصداقی بودن نگرش ها، جمعی بودن ارزش ها در مقابل فردی یا صنفی بودن نگرش ها، تعمیق و نفوذ و رسوخ عمیق تر ارزش ها در ساحت ذهن و ضمیر آدمیان در مقایسه با نگرش ها، غلظت بُعد عقلانی ارزش ها در مقایسه با نگرش ها، اطلاق یا قابلیت جهان شمولی طیف وسیعی از ارزش ها در مقایسه با نسبیت غالب نگرش ها، ثبات نسبی ارزش ها در مقایسه با نگرش ها، قابلیت بیشتر برای توجیه پذیری عقلانی در مقایسه با نگرش ها، نقش کانونی ارزش های پایه مورد اعتقاد فرد در شکل گیری و تقویت نگرش های او در وضعیت عادی، امکان مداخله آزمایشگاهی کمتر در ارزش ها در مقایسه با نگرش ها، کنترل پذیری، ایفای نقش کمتر در جهت دهی به رفتارهای اجتماعی فرد در مقایسه با نگرش ها و سرانجام، تثبیت ضمنی ارزش ها در قالب نهادها و ساختارهای اجتماعی،

به‌خلاف نگرش‌ها (که بیشتر به اعتقاد فرد، تیپ شخصیتی و روانی و موقعیت‌های اجتماعی‌اش بستگی و اتکا دارد) (ر.ک: شرف‌الدین، ۱۳۹۶: ۵۴-۶۸).

۹. فقه و قانون و عناصر معنایی فرهنگ

بی‌شک فقه اسلامی (در بخش‌های غیرعبادی) به‌عنوان یک نظام حقوقی دینی و به اقتضای ماهیت هنجاری خود (ارائه قواعد هدایتگر کنش انسانی در ساحت‌های مختلف زیست اجتماعی) بر مجموعه‌ای از مبانی و مفروضات بنیادین هستی‌شناختی، خداشناختی، جهان‌شناختی، انسان‌شناختی، غایت‌شناختی، ارزش‌شناختی، راه و راهنماشناختی و وظیفه‌شناختی استوار است. به بیان دیگر، نظام فقهی (مجموعه گزاره‌های به‌هم‌پیوسته دارای موضوع، هدف، ساختار، روش، جهت و کارکرد مشخص)، به‌مثابه بخشی از ایدئولوژی اسلامی (نظام ارزش‌ها یا مرجحات ایجابی و سلبی = بایدها و نبایدها و شایدها و نشایدها) با واسطه یا بی‌واسطه بر جهان‌بینی این مکتب متکی و مبتنی است. به دلیل ضیق مجال از ذکر تفصیلی آن مبانی اجتناب می‌شود. طالبان می‌توانند به منابع مربوط مراجعه کنند (ر.ک: مصباح یزدی، ۱۳۹۱: ۸۴-۲۰۳).

ازاین‌رو در جامعه اسلامی، با توجه به موقعیت فرانهادی و مرجعیت بلامنازع دین و جهان‌بینی دینی (در ساحت نظر) و ایدئولوژی و بایدها و نبایدهای دینی (در ساحت عمل) به‌عنوان برترین مرجع هدایتی کنشگران مؤمن، در حوزه شناخت و تدبیر جهان اجتماعی نیز قاعدتاً رجوع به ایده‌ها و اندیشه‌های اجتماعی برآمده از متون دینی در کنار یافته‌های عقلی و تجربی، مرجع و مستحسن خواهد بود.

باورها اعم از باورهای فردی و جمعی، چه به اعتبار منشأ و خاستگاه و چه به اعتبار متعلق، انواعی دارد. بدیهی است که در یک جامعه دینی و اسلامی، همچون جامعه ما، بخش گوه‌ری این باورها، باورهای دینی (باورهای منبعث از منابع دینی و باورهای عقلانی موردتأیید دین) است. این باورها در یک سطح صبغه نظری و شناختی دارد و

هنگامی که با میانجی ایمان به ذهن و ضمیر یا جهان انفسی مؤمنان و سپس به واسطه عمل جمعی و مستمر ایشان به عادت‌واره‌های جمعی و نهادهای اجتماعی آنها تبدیل می‌شود و جهان آفاقی ایشان را در همه سطوح و ساحت‌ها عمیقاً متأثر می‌سازد، فرهنگ دینی یا نگرش جمعی مؤمنانه را شکل می‌دهد.

ارزش‌های اجتماعی نیز به‌عنوان مؤلفه دیگر فرهنگ دینی حاکم از یک‌سو بر باورهای زیرساختی (جهان‌بینی) مبتنی است و از سوی دیگر، با تبلور در قالب هنجارها و الگوهای مرجع، به رفتارهای اجتماعی افراد شکل داده، از این طریق به جهان عینی آدمیان وارد می‌شود. حضور فعال باورها و ارزش‌ها در ذهن و ضمیر آدمیان و ارجاع مکرر بدانها در ساحت‌های مختلف زیستی، زمینه نگرش‌های مشترک متناسب را به‌عنوان نوعی تلقی میان‌ذهنی فراهم می‌سازد. نگرش توأمان از ابعاد سه‌گانه شناختی، عاطفی و رفتاری برخوردار است. در بخش شناختی، نمایانگر باورها، در بخش عاطفی، نمایانگر ارزش‌ها و در بخش رفتار، آن‌دو را توأمان و به‌صورت درهم‌آمیخته، تبلور و تجسد می‌بخشد.

از این‌رو نسبت میان فقه و قانون با عناصر معنایی فوق درنهایت به نسبت میان فقه و حقوق (به‌مثابه دو خرده‌نظام هنجاری در جامعه و فرهنگ دینی) با سایر مؤلفه‌های شناختی و بینشی فرهنگ دینی مستقر در جامعه مؤمنان برمی‌گردد. قانون نیز در جامعه اسلامی، ترجمان عملی فقه و تبدیل فقه غیرعبادی به گزاره‌ها و مواد حقوقی و مقررات اجرایی جهت هدایت کنشگران فردی و سازمانی (اشخاص حقیقی و حقوقی) در موقعیت‌ها و ساحت‌های مختلف رفتاری در جامعه است.

با فرض قبول مقدمات فوق در تحلیل نسبت میان آنها، باید گفت:

اول: فقه (و ترجمان حقوقی آن) به‌مثابه دو نظام هنجاری، خود نیز همچون عناصر فوق (باورها، ارزش‌ها و نگرش‌های دینی به‌مثابه عناصر معنایی حاکم بر محیط) ماهیت معنایی داشته و همسنگ و همجنس شمرده می‌شوند.

دوم: فقه و حقوق به‌عنوان هنجار، در باورها و ارزش‌های بنیادین ریشه دارند و همان‌گونه که در قبل گذشت، فقه اسلامی ترجمان هنجاری باورداشت‌های هستی‌شناختی، خداشناختی، ارزش‌شناختی و انسان‌شناختی اسلام است. سوم: فقه اسلامی و حقوق منبعث از آن، صراحتاً و ضمناً متضمن ارزش‌های اخلاقی و نگرش‌های انسانی‌اند.

چهارم: فقه و حقوق، رسالت هدایت مؤمنان در مسیر انجام عمل صالح به‌عنوان رکن عملی ایمان مؤمنان را برعهده دارند.

پنجم: عمل صالح جمعی هدایت‌شده توسط قواعد فقهی و حقوقی، به‌طور ضمنی به تقویت باورها، ارزش‌ها و نگرش‌های مشترک کمک می‌کند؛ ازاین‌رو بدیهی است که فقه و حقوق، هم در مقام وضع و تقنین و هم در مقام اجرا و هدایتگری کنش‌ها، پاسدار و مقوم باورها و ارزش‌های بنیادین جامعه، یعنی فرهنگ دینی باشند.

ششم: فقه و حقوق، به دلیل نفوذ و رسوخ تدریجی در تاروپود نهادهای مختلف اجتماعی رایج در جامعه دینی، تلویحاً به تثبیت و تحکیم باورها، ارزش‌ها و نگرش‌های مکنون کمک می‌کنند.

هفتم: فقه و حقوق، از طریق الزام نهادهای جامعه‌پذیرکننده (خانواده، نهادهای تعلیمی و تربیتی، رسانه‌های جمعی، کانون‌های مذهبی، محیط‌های شغلی) به درونی‌سازی فرهنگ دینی به تقویت و تثبیت باورها، ارزش‌ها و نگرش‌های مشترک در ذهن و ضمیر مؤمنان کمک می‌کنند. متقابلاً درونی شدن باورها، ارزش‌ها و نگرش‌ها و حضور فعال آنها در هاضمه فرهنگ جمعی، التزام عملی و ضمانت اجرای هرچه بیشتر و بهتری برای هنجارهای فقهی و حقوقی فراهم می‌سازند.

هشتم: فقه و حقوق، با اعمال نظارت و کنترل بر محیط، عملاً زمینه التزام نظری و عملی بیشتر به عناصر معنایی و کاهش انگیزه برای تمرد و تخلف از آنها را فراهم می‌سازند. روشن است که فقه به‌عنوان منبع عام هنجاری (اخلاقی، اجتماعی، قانونی و

سیاسی) و قواعد حقوقی به عنوان هنجارهای خاص قانونی، هم به لحاظ ذهنی و هم به صورت عینی و رسمی، کار نظارت و کنترل را به انجام می‌رسانند.

نهم: فقه و حقوق، همچنین به دلیل ایفای نقش قانونی در ایجاد و تقویت همبستگی اجتماعی، تلویحاً زمینه التزام بیشتر به عناصر معنایی فوق را که خود از مؤلفه‌های جدایی‌ناپذیر همبستگی اجتماعی قلمداد می‌شود، فراهم می‌سازد. به بیان دیگر، آموزه‌های فقهی و قواعد حقوقی، امکان تفاهم نمادی و حقوقی اعم از شناختی (بینشی)، قانونی (حقوقی)، اجتماعی (هنجاری) یا ارزشی (اخلاقی) را فراهم می‌آورد. پرواضح است که با تحقق این امر توافق بین‌الذهانی و به دنبال آن همبستگی و یکپارچگی اجتماعی محقق خواهد شد.

فقه با طرح موضوع ارتداد و تعیین مجازات‌های خاص، عملاً باب روگردانی هواخواهانه از عقاید و ارزش‌های دینی پذیرفته‌شده و نهادی‌شده جامعه مؤمنان را مسدود کرده است. فقه همچنین با طرح قواعدی همچون «نفی سییل» و «نفی ولایت کفار» به لزوم حفظ حریم‌های فرهنگی و اعتقادی با کفار توجه داده، عملاً باب هر نوع اختلاط و التقاط و درآمیختن اعتقادی و ارزشی با جوامع و فرهنگ‌های کفرآلود را سد کرده است. فقه همان‌گونه که در بحث مقاصد الشریعه گذشت، با طرح قواعد و احکامی، امنیت اعتقادی و ارزشی را در کلان جامعه مؤمنان ایجاد و تقویت کرده و از هر نوع اقدام و سیاستی که مستقیم و غیرمستقیم به تضعیف بنیادهای اعتقادی و ارزشی جامعه منجر شود، ممانعت کرده است.

نکته پایانی اینکه طبق روایاتی که می‌فرماید: «الْفَقْهَ ثُمَّ الْمُتَجَرَّ» (حر عاملی، 1409ق: ج ۱۷، ص ۳۸۱)، مؤمنان قبل از اشتغال به هر نوع کسب و کار، باید احکام و قواعد فقهی مربوط به آن عرصه را فراگیرند تا از درغلتیدن به گناه و خطا مصون مانند. بدیهی است که این ضرورت خاص معامله و کسب و کار اقتصادی و تجاری نیست و می‌تواند به همه عرصه‌های شغلی و فعالیت‌های مختلف اجتماعی تعمیم یابد.

این کارکرد خود نشانه اهمیت و جایگاه محوری فقه در جامعه اسلامی و نقش حفاظتی و حمایتی آن از بنیادهای اعتقادی و ارزشی یا فرهنگ عمومی جامعه است. تأکید فقه بر لزوم برخورداری مراجع تقلید از ویژگی‌های شخصیتی و ایمانی برجسته، ایشان را فراتر از مرجعیت در فتوا، به مثابه اسوه و الگوی اعتقادی و اخلاقی برای جامعه اسلامی معرفی کرده، مؤمنان در دوران غیبت و فقدان معصومان (ع) باید ایشان را مرجع و مقتدای خویش قرار دهند و در صراط اعتقادی و ارزشی نیز با ایشان همسویی و هم‌نوایی داشته باشند.

نتیجه

باورها، ارزش‌ها و نگرش‌ها به عنوان عناصر و مؤلفه‌های ذهنی، شناختی و انفسی فرهنگ دینی با فقه و حقوق منبعث از آن به عنوان بخش هنجاری فرهنگ دینی، در عینیت جامعه ارتباط چندگانه و تأثیر و تأثر متقابل دارند. عناصر ذهنی فرهنگ ابتدا از مجرای تبلیغ و فرایند جامعه‌پذیری و درونی شدن به ذهن ضمیر افراد وارد می‌شود و سپس در پرتو عقیده و ایمان قلبی، جهان انفسی مؤمن را مسخر خویش می‌سازند. اشتراک مجموعه‌ای از مؤمنان در این عناصر معنایی، رفته‌رفته زمینه شکل‌گیری جهان بین‌الاذهانی مشترک و ذخیره معرفت جمعی را میان ایشان فراهم می‌آورد.

این عناصر مشترک در گام نخست، خود را در مجموعه‌ای از کنش‌های همسو و متقابل در عرصه‌های مختلف حیات فردی و اجتماعی تبلور و تجسد می‌بخشد. عمل مستمر جمعی، رفته‌رفته به شکل‌گیری عادت‌واره‌ها و الگوهای رفتاری پذیرفته‌شده تحت عنوان نهادهای اجتماعی منجر می‌شود.

ساخت‌یابی نهادها و سنت‌های اجتماعی، و عمل مشترک و مداوم به مقتضای آنها، موجب تقویت هرچه بیشتر جهان بین‌الاذهانی و درنهایت انسجام و یکپارچگی

اجتماعی می‌شود. فقه و ترجمان قانونی آن از یک سو در باورها، ارزش‌ها و نگرش‌های مشترک و جمعی ریشه دارند و از سوی دیگر به واسطه هدایت کنش‌ها در همسویی با این عناصر اعتقادی، به تقویت و تحکیم آنها کمک می‌کنند. فقه و قانون همچنین از طریق رسوخ در نهادهای اجتماعی آنها را هدایت کرده، با نظام اعتقادی و لایه شناختی فرهنگ همسو و هم‌نوا می‌سازند و در نهایت با میانجی نهادهای اجتماعی، زمینه هرچه بیشتر ارجاع به آن عناصر ذهنی را فراهم می‌آورند. تعاملات و ارتباطات دیگری نیز میان آنها وجود دارد که در محور پایانی نوشتار بدانها توجه داده شده است.

منابع

1. شرف الدین، سید حسین، (۱۳۹۶)، ارزش‌های اجتماعی از منظر قرآن، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه.
2. _____، (1392)، «نظریه و فرهنگ: روش‌شناسی بنیادین تکوین نظریه‌های علمی»، راهبرد، ش ۲۳، پاییز ۱۳۹۲، ص ۲۸۷.
3. افروغ، عماد، (1379)، فرهنگ‌شناسی و حقوق فرهنگی، تهران: فرهنگ و دانش.
4. برگر پیتر و توماس لوکمان، (1387)، ساخت اجتماعی واقعیت، ترجمه فریبرز محمد، چاپ دوم، تهران: علمی و فرهنگی.
5. بودون، ریمون و فرانسوا بوریکو، (1385)، فرهنگ انتقادی جامعه‌شناسی، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، تهران: فرهنگ معاصر.
6. پارسا، حمید، (۱۳۹۱)، جهان‌های اجتماعی، قم: کتاب فردا.
7. توکلی، مهناز، (1387)، «ارزش‌ها: مفاهیم و ابزارهای سنجش»، نامه پژوهش، ش 14 و 15، پاییز و زمستان 1378، ص 131-166.
8. تیارسن، آمار، (1386)، مطلوبیت مفاهیم و واژه‌شناسی در اخلاق و اقتصاد، گردآوری و ترجمه افشین خاکباز و محمدحسین هاشمی، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری.
9. جانسون، چالمرز، (1363)، تحول انقلابی، ترجمه حمید الیاسی، تهران: امیرکبیر.
10. جمعی از مؤلفان، (۱۳۸۲)، روان‌شناسی اجتماعی با نگرش به منابع اسلامی، تهران: سمت و پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

11. جناتی، محمدابراهیم، (1374)، ادوار فقه و کیفیت بیان آن، تهران: کیهان.
12. چاوشی، روح‌الله، (۱۳۹۳)، «تأملی بر چیستی تنوع‌پذیری باورها و مبانی نظری آن»، پژوهش‌های فلسفی - کلامی، ش ۵۹، بهار ۱۳۹۳، ص ۹۸-۸۵.
13. چلبی، مسعود، (1395)، جامعه‌شناسی نظم، چاپ هشتم، تهران: نی.
14. حر عاملی، محمد بن حسن، (1409ق)، وسائل الشیعه، قم: بی‌جا.
15. حسینی، ابراهیم، (1378)، «فقه و اخلاق»، قبسات، ش ۱۳، پاییز ۱۳۷۸، ص ۹۰-۱۰۹.
16. حسینی، سیداحمد، (۱۳۸۴)، طرح ساماندهی فعالیت‌های فرهنگی دستگاه‌ها و نهادهای دولتی فرهنگی، تهران: دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی.
17. دانش‌پژوه، مصطفی، (۱۳۹۶)، فلسفه حقوق، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
18. دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی، (۱۳۸۵)، بیست سال تلاش در مسیر تحقق اهداف انقلاب اسلامی ۱۳۶۳-۱۳۸۳، چاپ دوم، تهران: دانش‌پرور.
19. رفیع‌پور، فرامرز، (1377)، توسعه و تضاد، تهران: شرکت سهامی انتشار.
20. ریشه، گی، (1374)، کنش اجتماعی، ترجمه هما زنجانی‌زاده، مشهد: دانشگاه فردوسی.
21. السیور، المقداد، (1403ق)، نضد القواعد الفقہیة، تحقق السید عبد الطیف الکوه‌کمری، قم: منشورات مکتبہ آیة الله المرعشی.
22. شرف‌الدین، سیدحسین، (1391)، «نقش رسانه‌های جمعی در انتقال ارزش‌های اجتماعی با تأکید بر رسانه ملی»، معرفت، آبان 1391، سال بیست و یکم، ش ۱۷۹، ص ۵۷-۸۷.

23. شعاری‌نژاد، علی‌اکبر، (1385)، نگاه نو به روان‌شناسی انسان سالم یا سفری کوتاه در شخصیت انسان، تهران: اطلاعات.
24. شفیعی سروستانی، ابراهیم، (1381)، فقه و قانونگذاری: آسیب‌شناسی قانونگذاری در نظام جمهوری اسلامی ایران، قم: مؤسسه فرهنگی صراط.
25. عالی، سمیر، (1412ق)، علم القانون و الفقه الاسلامی، بیروت: المؤسسة الجامعیة للدراسات و النشر و التوزیع.
26. عضدانلو، حمید، (1384)، آشنایی با مفاهیم اساسی جامعه‌شناسی، تهران: نی.
27. علیدوست، ابوالقاسم، (1384)، «فقه و مقاصد شریعت»، فقه اهل بیت (ع)، بهار ۱۳۸۴، ش ۴۱، ص ۱۵۸-۱۱۸.
28. عزیزاده، عبدالرضا و دیگران، (1385)، جامعه‌شناسی معرفت، چاپ دوم، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
29. فعالی، محمدتقی، (1377)، درآمدی بر معرفت‌شناسی دینی و معاصر، قم: معارف.
30. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران.
31. کاتوزیان، ناصر، (1373)، مقدمه علم حقوق و مطالعه در نظام حقوقی ایران، چاپ هجدهم، تهران: شرکت سهامی انتشار (با همکاری بهمن برنا).
32. کنوبلاخ، هوبرت، (1391)، مبانی جامعه‌شناسی معرفت، ترجمه کرامت‌الله راسخ، چاپ دوم، تهران: نی.
33. گلاک، چارلز و رادنی استارک، (1372)، «تعریف جامعه‌شناختی از دین»، ترجمه حسین قاضیان، کیان، بهمن و اسفند 1372، ش 17، ص 24-28.
34. گوروپچ، ژرژ، (1358)، اخلاق نظری و علم آداب، ترجمه حسن حبیبی، قم: قلم.

35. له‌مان، جنیفر، (1385)، ساخت‌شکنی دورکیم: نقدی پس‌اساختارگرایانه، ترجمه شهناز مسمی‌پرست، تهران: نی.
36. لیتل، دانیل، (1373)، تبیین در علوم اجتماعی، ترجمه عبدالکریم سروش، تهران: مؤسسه فرهنگی صراط.
37. محمد خلیفه، عبداللطیف، (1378)، بررسی روان‌شناختی تحول ارزش‌ها، ترجمه سیدحسین سیدی، مشهد: آستان قدس رضوی.
38. مصباح یزدی، محمدتقی و همکاران، (۱۳۹۱)، فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی، چ دوم، تهران: سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش و پرورش.
39. مصباح یزدی، محمدتقی، (۱۳۹۲)، رابطه علم و دین، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
40. مطهری، مرتضی، (۱۳۸۰)، مجموعه آثار، ج ۲۰، تهران: صدرا.
41. منتظری، حسینعلی، (۱۴۰۹ق)، دراسات فی ولایه الفقیه و فقه الدوله الاسلامیه، الطبعة الثانیه، تهران: مکتب الاعلام الاسلامی.
42. مندراس، هانری و ژرژ گوروچ، (1349)، مبانی جامعه‌شناسی، ترجمه باقر پرهام، تهران: امیرکبیر.
43. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، (۱۳۸۹)، صحیفه امام، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ج ۲۱.
44. نصر، حسین، (۱۳۸۵)، اسلام: مذهب، تاریخ و تمدن، ترجمه عباس گیلوری، تهران: دبیزش.
45. نقیبی، ابوالقاسم، (۱۳۶۵)، «مقاصد شریعت و جایگاه آن در استنباط حکم شرعی»، پژوهش‌های فقهی، تابستان ۱۳۶۵، ش ۲، ص ۲۲۳-۲۴۲.
46. ون دث، ژان و الینوراسکار بروک، (1378)، «چیستی ارزش»، ترجمه اصغر افتخاری، قبسات، سال چهارم، پاییز 1378، ش 3، ص 110-125.